

از یادداشتهای زندان سر جیو - سس بهدس نمایشنامه نویس بازیگر و کارگردان شیلیایی

تأثر در بازداشتگاههای شیلی

رکن‌الدین خسروی

سر جیو - سس بهدس پیش از حکومت آلنده در جنوب شیلی معلم ادبیات بود نمایشنامه هم می‌نوشت. فعالیت‌های تأثری او با تحولات عمیق سیاسی میهنش متحول شد و شکل تازه‌ای یافت. این تحول تنها از لحاظ بینشهای سیاسی نبود، بلکه به مردم نیز حق می‌داد که از نظر فکری و عملی برای نیل به اهداف اجتماعی شرکت فعال داشته باشند: تأثر به اعتقاد سس بهدس همچون سلاحی بود برای آموزش مردم و اهداف اجتماعی.

سس بهدس اولین نمایشنامه‌اش را در سال ۱۹۶۲ نوشت، به نام «دوست من خورشید». در آن زمان هنوز در دانشگاه کن سبسیون درس حقوق می‌خواند.

این نمایشنامه اوضاع نابسامان دادگستری و دانشجویان حقوق را بشدت انتقاد می‌کرد. نمایشنامه بعدی او «شب کریسمس»، تصویری بود از مراسم جشن کریسمس در یک خانواده آمریکایی، همزمان با قتل عام مردم ویتنام توسط سربازها و کلاه سبزه‌های آمریکایی. سس بهدس درس حقوق را رها کرد و به ادبیات روی آورد. از ۱۹۶۴ تا ۱۹۶۶ به تدریس ادبیات مشغول شد. زیرا به خاطر نوشتن نمایشنامه شب کریسمس او را از کار در تئاترهای حرفه‌ای محروم کرده بودند.

سس بهدس برای ادامه تحصیل به پاریس رفت. در پاریس در اثنای تحصیل در دانشگاه سرین برای گذران زندگی‌اش تن به کارهایی داد نظیر نگهداری، پیشخدمتی و ظرفشویی. در نمایشهایی که توسط گروه تأثر اسپانیولی به نام گروه «کاراکا» و گروه تأثر جروم - ساواری به نام تأثر وحشت به روی صحنه آمد، شرکت کرد.

سس بهدس در سال ۱۹۶۵ به شیلی بازگشت، باشگاه کارگران معدن زغال که در شهر کورونل واقع بود از او خواست نمایشنامه‌ای را درباره مشکلات محلی کورونل بنویسد و به صحنه آورد. سس بهدس ضمن فعالیت تأثری، در مدرسه محل نیز تدریس می‌کرد، دو نمایشنامه حاصل کار او بود به نام «جمع کنندگان زغال» در سال ۱۹۷۰ و «نگهبانان» در سال ۱۹۷۱. در «جمع کنندگان زغال» فقر و بیکاری کارگران معدن و در «نگهبانان» سرقت

مستدل تر به خود آگاهی برمی‌گردد. چند مسئله علمی پیچیده می‌توانند با هم در حوزه ناخود-آگاهی پخته شوند و همزمان اما ندرتاً برای نتیجه‌گیری در میدان توجه آشکار گردند. و الاس روانشناس آمریکایی با بررسی کردن و تعمیم دادن مدارک و شواهد بسیار، چهار مرحله روند خلاقیت را مشخص کرده است: آمادگی، پختگی، الهام، و تحقیق حقیقت بودن.

قطارهای حامل زغال مطرح شده بود. این نمایشنامه‌ها در باشگاهها، مدارس و شهرهای کوچک به‌صحنه آمدند.

بعد فدراسیون دانشجویان دانشگاه کنسپ سییون برای کار تأثیر از او دعوت به‌عمل آورد. نمایشنامه‌ای که در آن دانشگاه نوشت و کارگردانی کرد، «آپولو یازده» نام داشت. این نمایشنامه دربارهٔ شکنجهٔ آزادیخواهان در زندان‌های برزیل بود. بازیگرانش همه از دانشجویان بودند و بعد این نمایشنامه در بیشتر شهرهای کوچک جنوبی اجرا شد. به‌سبب پشتیبانی حکومت آئنده از تأثیر، گروه‌های غیر حرفه‌ای (آماتور) در این سالها بسرعت رشد کردند. پس از پایان هر نمایش جلسهٔ بحث و انتقاد تشکیل می‌شد. چنین جلساتی برای تعالی ادراک و فهم اجتماعی بازیگران و تماشاگران ضروری شمرده می‌شد. دوران طلایی تأثیر با کودتای پینوشه علیه جمهوری آئنده در سال ۱۹۷۳ در شیلی پایان یافت.

هنرمندان تأثیر گرفتار زندان، شکنجه، مرگ یا تبعید شدند. کوشش برای اعتلای فرهنگ شکوفا در نطفه خفه شد و برنامه‌ها و نمایشهای «خانوادگی» مبتذل تلویزیونی به جای آن نشست. ولی تأثیر به‌نوعی دیگر در بازداشتگاهها به‌زندگی خود ادامه داد. درونمایهٔ یادداشتها و خاطرات سس به‌دس که بعد از کودتا به زندان افتاده بود، به‌همین دوران اختصاص یافته است و آینهٔ تمام‌نمایی از اردوگاههای کار اجباری در شیلی است. با اعتراض محافل سیاسی، اجتماعی و هنری بین‌المللی سس به‌دس از زندان آزاد و به‌مکزیکو فرستاده شد. بعد از مدتی اقامت در مرکز یکوبه‌علت مساعی و اقدامات مؤثر سندیکای هنرمندان تأثیر انگلستان به او روایت و ورود به آن کشور داده شد. شش ماهی را در لندن گذراند و به‌آموختن زبان انگلیسی پرداخت. نمایشنامه‌ای دربارهٔ تجربیاتش در بازداشتگاه نوشت. سپس به‌شهر کاردیف در جنوب انگلستان رفت و در تأثیر شرمین دورهٔ یکساله‌ای را گذراند. در سپتامبر ۱۹۷۵ نمایشنامه‌اش با عنوان: «شیلی، صلیب جنوبی» به‌زبان انگلیسی ترجمه شد و در سال ۱۹۷۶ با کارگردانی آلکس مارتین در تأثیر شرمین به‌صحنه آمد، این نمایشنامه به‌وقایعی ارتباط داشت که در یکی از بازداشتگاههای نظامی شیلی در لس آنجلس اتفاق افتاده بود. لس آنجلس شهری کوچک در جنوب شیلی است. شخصیت‌ها از میان زندانیان و اهالی شهر انتخاب شده بودند. در این نمایشنامه به‌طرز تکان‌دهنده‌ای از اعمال سادیستی فرماندهٔ بازداشتگاه به‌نام، طرح زد (نوعی شکنجهٔ سیستماتیک جسمی - روانی که در بازداشتگاه معمول بود) صحبت رفته است. زندانیان را آزاد و دوباره دستگیر می‌کنند. خانواده‌های آنان و نمایندهٔ صلیب سرخ را فریب می‌دهند و تعداد زندانیان و وضع جسمی و روحی زندانیان را از آن‌ها پنهان می‌کنند.

نمایشنامه دارای سی‌وهفت صحنه است. صحنه‌ها اغلب تحت تأثیر نمایشنامه‌های برتولد برشت کوتاه و فشرده است. حوادث در اردوگاه نظامی لوس آنجلس و اطراف آن وقوع می‌یابد. شخصیت‌های اصلی که به‌وسیلهٔ آنان، صحنه‌های نمایشنامه به‌هم مربوط می‌شود چهار نفرند که در یک سلول به‌سر می‌برند: دکتر، فروشندهٔ بازار سیاه، رهبر دهقانان و کارگر انقلابی. در نمایشنامه بحث‌های تندوتیزی میان شخصیتها درمی‌گیرد و به‌کشمکشهای حادی

می انجامد و بیان آرزوها و خاطره های شخصیت ها به نمایشنامه شکل می دهد و تماشاگر در معرض قضاوت و انتخاب یکی از دو نوع زندگی قرار می دهد: زندگی کردن بی دردسر اما با زبونی و ترس یا زندگی توأم با مقاومت و سر بلندی اما سخت و پر شکنجه. همسران زندانیان نیز به نمایش گذاشته می شوند. وقتی از وضع شوهرهای خود سؤال می کنند، مورد تحقیر و اهانت زندانبانان قرار می گیرند. همسر دکتربیکی از چهار شخصیت اصلی برای آزادی شوهرش حاضر می شود با ستوان بازداشتگاه هم خوابه شود. نگهبانان نیز از وضع خود ناراضی هستند. یکی از آنها می گوید که بیش از یک سال است به من مرخصی نداده اند، غذا بد است و از خانواده ام دور افتاده ام، اینها کم بود که با زنان و مردان کارگر و دانشجویانی بساید در بیقیمت که مثل خود من فقیرند. هر وقت خواستم خودم را به جای دیگر منتقل کنم، مخالفت کردند. می دانی آخرین دفعه ای که از ستوان تقاضای انتقال کردم چه جوابی داد؟ گفت اگر یکبار دیگر حرفت را تکرار کنی به زندان خواهی افتاد. همین نگهبان سرانجام به خاطر دادن غذا و سیگار به یک زن زندانی تیرباران می شود.

نمایشنامه صلیب سرخ و یک کشیش با زندانی ها ملاقات می کنند. از مردی که به او سیاه پوست می گویند و او را در قفس انداخته اند و زنی که در چادری زندانی شده است و هر دو بدون آب و غذا هستند نیز باید سخن گفت، وجود این سیاه پوست و زن زندانی، در نمایشنامه به نشانه تحقیر و وحشتی است که هنوز در شیلی حکم رواست. این دو همیشه در همه صحنه ها حضور دارند.

نمایشنامه «شیلی، صلیب جنوبی» توسط بازیگران غیر حرفه ای به صحنه آمد. تعداد بازیگران هجده نفر بودند که از آن میان دانشجویان رشته تئاتر، یک معلم فرانسوی، یک مهندس معدن پرویی، یک جراح و دو بازیگر حرفه ای از اهالی نیجریه، را می توان نام برد. در اینجا می گوئیم برای آشنایی بیشتر خوانندگان، این نمایشنامه را صحنه به صحنه بررسی کنیم. تا هنگامی که «یادداشت های» نویسنده درباره بازداشتگاه های شیلی نوشته می شود، بتوان فضای تصویری عمیق تر و کامل تری را تجسم بخشید.

نمایشنامه شیلی، صلیب جنوبی با مقدمه ای تکان دهنده آغاز می شود:

مقدمه: یازدهم سپتامبر ۱۹۷۳، روز کودتای شیلی و سقوط آئنده است. سربازان، خوان، رامون، بلارمی نو، و دکترو، (شخصیت اصلی نمایشنامه) و بسیاری دیگر را دستگیر می کنند. در توجیه این دستگیری می گویند: «ریشه کن کردن این سرطان های اجتماع، از سرزمین شیلی». سیاه پوستی در قفس چوبی زندانی می شود. این قفس آنچنان کوچک است که او نه می تواند بنشیند، نه بایستد. به طوری که عضلاتش دایم در فشار و عذاب است.

صحنه ۱. خوان و رامون درون سلول. آن دو راجع به طرز دستگیری خود سخن می گویند. دکترو به آنان ملحق می شود. و درباره شکنجه شدن خود و قتل پسری شانزده ساله حرف می زند. خوان توسط سربازی بیرون برده می شود.

۲. مادری از فرمانده بازداشتگاه لس آنجلس درباره پرسش سؤال می کند. فرمانده

وجود پسر را در آنجا انکار می کند و دستور می دهد زن را بیرون بیندازند فرمانده به سر بازی دستور می دهد به دنبال مسافر برود و نخستین کسی را که مادر بسا او تماس می گیرد، دستگیر کند. سپس دستور می دهد جسد پسر شانزده ساله او را، به رودخانه بیفکند.

۳. رامون و بلارمی نو داخل سلول. بلارمی نو می گوید که او را به اشتباه دستگیر کرده اند، زیرا اهل سیاست نیست. رامون به او جواب می دهد چون در کشور اکنون حکومت نظامی است بنابراین هر چیزی ممکن است اتفاق بیفتد.

۴. ستوان با یک زن زندانی. ستوان قصد دستگیری شوهر او را دارد سعی می کند او را به حرف زدن وادارد اما از عهده بر نمی آید و به زن تجاوز می کند.

۵. صدای سرهنگ. سرهنگ با موسیقی ناهنجار (راک) آمریکایی آواز می خواند. سیاه پوست در قفس آب می خواهد. سر بازان در حالی که به دور اردوگاه می دوند آواز خواندن سرهنگ را به مسخره تقلید می کنند.

۶. شکنجه گر با دمر که به صندلی بسته شده اند حرف می زند. جلو آنان که گرسنه اند غذا می خورد و از شکنجه کردن زنان انقلابی سخن می گوید. سپس به یکی از زنان زندانی تجاوز می کند. زن فریاد می زند و فریادهای او به گوش دمر رسد دیگر می رسد.

۷. داخل سلول. دکتر درباره همسرش سخن می گوید. از زیبایی او و عشقشان، از ادامه تحصیلش در فقر و تنگدستی و اینکه چگونه به دنیای سیاست وارد شده است.

۸. حیاط بازداشتگاه و داخل سلول. سر بازان مست، کارلوس را به داخل می آورند. او در فاحشه خانه دهکده کار می کند. سر بازان به او فحش می دهند و دست آخر اخته اش می کنند.

۹. مادر و دختر سیزده ساله اش در خیابان. آنها همسر و دختر رامون هستند که در جستجوی او به اردوگاه آمده اند. هر دو به وسیله مأموران به خارج از زندان رانده می شوند.

۱۰. زنی که در چادر زندانی شده از عشق رفقای خود و روحیه انقلابی آنان سخن می گوید. این سخن به صورت تک گویی است.

۱۱. سر بازان از زندانیانی که در قفس دیوانه شده اند حرف می زنند. ستوان وارد می شود. به آنان می گوید می توانند زن داخل چادر را آزار و اذیت کنند. آنها تردید دارند و به کودکان او، به همسران، خواهران و کودکان خود فکرمی کنند. در دل سر بازان مهر و دلسوزی برای لحظه ای راه می یابد.

۱۲. خوان به داخل سلول آورده می شود. در حالی که به وسیله شوک الکتریکی شکنجه شده است. او فهمیده که دکتر از ترس بدون اینکه شکنجه ای شده باشد، اعتراف کرده است و پسر شانزده ساله اش را لو داده و موجب مرگ او شده است. در نتیجه دست به خودکشی می زند، ولی موفق نمی شود.

۱۳. بستگان زندانیان تقاضا می کنند اطلاعاتی راجع به وضع کسان خود به آن ها داده شود. سرهنگ به سر بازی دستور می دهد فهرست انتخابی کسانی را که در اردو گاه هستند برای آنان بخواند. ولی فهرست اصلی را از آن ها پنهان می کند. در پایان این صحنه رئیس یکی از دانشکده های شهر به اردو گاه می آید تا یکی از دانشجویان دانشکده را لو دهد.

۱۴. حیاط. رامون، خوان، دکتر و بلارمی نو نزد ستوان که ازدادن دارو به خوان خودداری کرده آورده می شوند. آن ها می خواهند به بستگان خود نامه بنویسند. ستوان آنچه را که آن ها می توانند بنویسند، دیکته می کند.

۱۵. سیاه پوست که هنوز در قفس است می گوید: چون به خاطر همه ممنوعانش رنج می برد کمتر احساس ناراحتی می کند. سر بازی با او حرف می زند، سر باز به او می گوید: پدر خود او نیز در زندان است، همچنین بستگان بسیاری از سر بازان، اما از ترس جرئت اعتراض ندارند. سر باز يك قطعه چوب برای حكا كی به سیاه پوست می دهد.

۱۶. سر باز برای زن داخل چادر، نان، مجله و سیگار پرت می کند.

۱۷. شکنجه گران با عینک های سیاه و ستوان حضور دارند. رامون از سخن گفتن خودداری می کند. آنان به رامون مردی را نشان می دهند که بدنش سوزانده شده است. رامون بازم از حرف زدن امتناع می کند. شکنجه گران آتش سیگار خود را روی صورت او خاموش می کنند.

۱۸. ستوان به سر بازان می گوید اگر با زندانیان حرف بزنند مجازات خواهند شد. سر بازان شروع می کنند به سؤال درباره وظایف خود. در واقع سر بازان نیز خود را زندانی احساس می کنند.

۱۹. داخل سلول. دکتر و بلارمی نو راجع به همسران خود سخن می گویند. خوان نیز از همسرش که در کارخانه با او آشنا شده حرف می زند.

۲۰. دفتر بازداشتگاه. ستوان با همسر دکتر ملاقات می کند.

۲۱. سر بازان به زن زندانی می گویند که پسرش به بستگانش سپرده شده است و مادر بزرگش از او مواظبت می کند.

۲۲. حیاط. سر جوخه به سر بازانش می گوید در برابر يك دشمن خیالی از خود دفاع کنند. سیاه پوست درخواست می کند او را با گلوله ای بکشند.

۲۳. حیاط. ستوان پتوهایی را که بستگان زندانیان آورده اند به آنان می دهد. لیکن ازدادن خوراکی ها خودداری می کند. ستوان به دکتر می گوید که کیسه خواب و شطرنج متعلق به همسر اوست و این که همسرش خود را فروخته است، دکتر از خود دفاع می کند در نتیجه همه پتوها پس گرفته می شود و دستهای دکتر را می بندند و به سختی کتک می زنند.

۲۴. سر جوخه به شکنجه گران می گوید که می خواهد از طرز عمل «طرح زد» اطمینان پیدا کند. شکنجه گران جواب می دهند برای این که بتوانی از دهان زندانیان حرف

- کوچکی بیرون بکشی، باید تا دم مرگ شکنجه‌شان کنی. به شکنجه‌گران گفته می‌شود که باید کار خود را بیشتر جدی بگیرند!
۲۵. کشیش برای زندانیان مراسم مذهبی انجام می‌دهد.
۲۶. همسر بلارمی‌نو به ملاقات او می‌آید و می‌فهمد که شوهرش معشوقه‌ای دارد، همچنین دارای پسری از آن معشوقه است.
۲۷. ستوان نامه‌های رامون و بلارمی‌نو و خوان را برایشان می‌خواند. بعد آنها را پاره می‌کند. اما نامه دکتر را به او می‌دهد. سر بازی را برای این که بازندان این حرف زده است اعدام می‌کنند.
۲۸. زن زندانی با کشیش حرف می‌زند. کشیش اقرار می‌کند که لباس کشیشی خود را به نظامی‌ها قرض داده تا آنها با پوشیدن لباس وانمود کنند که کشیش هستند. در نتیجه به اعتراف زندانیان گوش دهند و از آنان اطلاعاتی کسب کنند.
۲۹. سیاه‌پوست اجازه می‌یابد که با همسرش ملاقات کند. به همسرش می‌گوید که او مظهري است از زندان بزرگ شیلی. سیاه‌پوست هنوز در قفس است.
۳۰. دکتر، بلارمی‌نو، رامون و خوان قرار است آزاد شوند. دکتر و بلارمی‌نو قصد سازش با رژیم را دارند.
۳۱. زن زندانی قرار است آزاد شود. شوهر او را پیدا کرده‌اند و به قتل رسانده‌اند. زن، لیوان خود را به سیاه‌پوست درون قفس می‌دهد.
۳۲. سیاه‌پوست را برای ملاقات با نماینده صلیب سرخ از قفس خارج می‌کنند. نماینده به او می‌گوید که مسئولان بازداشتگاه در راه انجام وظیفه او موافقی ایجاد می‌کنند.
۳۳. زن زندانی، بلارمی‌نو و رامون آزاد می‌شوند. اما بلارمی‌نو دوباره دستگیر می‌شود.
۳۴. دکتر آزاد می‌شود، با خوان وداع می‌کند. خوان به او می‌گوید که آزادی را در زندان یافته است.
۳۵. خانه رامون. رامون به خانه‌اش بازمی‌گردد.
۳۶. سیاه‌پوست را از قفس آزاد و سپس تیرباران می‌کنند.
۳۷. رامون دوباره به زندان بازگردانده و به خوان ملحق می‌شود. رامون می‌گوید احساس کرده‌ام که من بیرون از اینجا زندانی هستم. زندانی زن جدیدی را به درون چادر می‌اندازند. خوان را در قفس زندانی می‌کنند.

شد قابل اعطاف

کش سانی که بعد از رها کردن تقریباً به حالت و اندازه اولیه برمی‌گردد، مثل لاستیک [پوشانده‌اند و آن را پراز آب نصفیه شده کرده‌اند. هنگام بالا آمدن آب رود، که فشار آب زیاد می‌شود، زیر کیشه کمی بالا می‌رود و راهی را بازمی‌کند. گاهی قبل از سد یک شبکه صافی قرار می‌دهند تا مانع از عبور موادی شود که برای سد خطرناک است.

سال هاست که در چکوسلواکی، برای ساختن سد بر رودخانه‌های کوچک و متوسط، از کیشه‌های پراز آب استفاده می‌کنند. کیشه را، که به طول ۲۰ تا ۳۰ متر است، روی یک پایه بتونی و در عرض رودخانه محکم می‌کنند. کیشه‌ها، از پارچه محکم ساخته شده‌اند و روی آن‌ها بافتی از الاستومتر [ماده